



تقدیر صالحی از اهالی فرهنگ

سیدعباس صالحی، وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی، با صدور پیامی از تلاش‌ها و همبستگی اهالی فرهنگ، هنر و رسانه در روزهای اخیر قدردانی کرد و تأکید کرد: «هیچ پدافند و سپری، نیرومندتر از پیوند دل‌های مردم با یکدیگر و با وطن‌شان نیست.» صالحی در این پیام با تجلیل از ایستادگی نیروهای مسلح و نهادهای امدادی کشور در برابر تجاوز غیرقانونی رژیم صهیونیستی، گرامیداشت یاد و خاطره شهدای نظامی و غیرنظامی، از تلاش‌های هنرمندان، روزنامه‌نگاران، عکاسان، کاربران فضای مجازی و فعالان رسانه‌ای برای ترمیم روحیه عمومی جامعه، تقویت همبستگی ملی و ترویج امید قدردانی کرده است. وزیر فرهنگ همچنین حضور اصحاب فرهنگ، هنر، ورزش و رسانه را عامل برهم خوردن نقشه‌های دشمن خوانده و آن را تجلی حماسه‌ای ملی دانسته است. او از مسئولان خواست، تکریم مردم و وفاداری‌شان به ایران را رسالتی تاریخی بدانند و مسیر آینده را بر پایه وحدت و همدلی ملی ترسیم کنند.



پیام ایران دوستی کیوان ساکت

کیوان ساکت، آهنگساز و نوازنده پیشکسوت تار، با اشاره به تخریب خانه خود در پی حمله رژیم صهیونیستی گفت که زندگی و جانم را فدای ایران بزرگ می‌کنم. او در ویدئویی که از تخریب خانه‌اش منتشر کرده، اظهارداشت: «زندگی من نابود شد اما زندگی من فدای ایران بزرگ، من ۹۰ درصد کارهایی که کار کردم، همه بر پایه عشق به ایران، فرهنگ ایران و مردم ایران بود.» این آهنگساز با خواندن اشعار «دلا دیدی که خورشید از شب سرد / چو آتش سر ز خاکستر برآورد» و «به جز غم تو؛ چه دارم / باران، تو ببار / مگر مگر تو بشویی؛ سیاهی از همه جا را / باران، تو ببار» افزود: «جان من، فدای فرهنگ ایران، خانه من چیزی نیست.» او بیان کرد: «سیاستمدار نیستم، من همیشه برای صلح، عشق و دوستی کوشش کردم، جنگ زشت‌ترین چیزی است که هر کسی بر هر کسی تحمیل می‌کند. برای دفاع ناگزیریم.» ساکت اضافه کرد: «فکر می‌کنم ایران و مردم ایران بسیار قوی هستند و به یاد واری آرش کمانگیر و دلاوری‌های او می‌توانیم بر همه اهریمنان فائق بیاییم.»



حراج وسایل شخصی دیوید لینچ

وسایل شخصی دیوید لینچ، فیلم‌ساز نامدار آمریکایی که ژانویه امسال درگذشت، در یک حراجی در لس آنجلس بیش از ۴/۲۵ میلیون دلار فروخته شد. بالاترین رقم، یعنی ۱۹۵ هزار دلار، برای فیلمنامه‌های پروژه ناتمام او به نام «رانی راکت» پرداخت شد. در این حراج حدود ۴۵۰ قلم شامل دوربین‌های فیلمبرداری، گیتارها، صندلی کارگردانی، نسخه۳۵ میلی‌متری فیلم «کله‌پاک کن» و وسایل صحنه فیلم‌ها و سریال‌ها و حتی دستگاه اسپرسوساز خانگی محبوب‌اش به فروش رفت. فیلمنامه «جاده مالپالاند» با ۱۰۴ هزار دلار و قسمت نخست «توین پیکس» با ۹۱ هزار دلار از دیگر اقلام گران قیمت بودند. صندلی کارگردانی لینچ نیز ۷۰ هزار دلار فروش رفت. پروژه نیمه‌کاره رانی راکت که در دهه ۱۹۷۰ آغاز شد، به‌دلیل نبود سرمایه‌گذار کنار گذاشته شد اما با انتشار نسخه‌هایی از آن فیلمنامه در اینترنت، به اثری محبوب میان طرفداران لینچ تبدیل شد. هنوز مشخص نیست خریدار این فیلمنامه‌ها کیست و آیا این پروژه روزی به تصویر کشیده خواهد شد یا نه.

فرهنگ

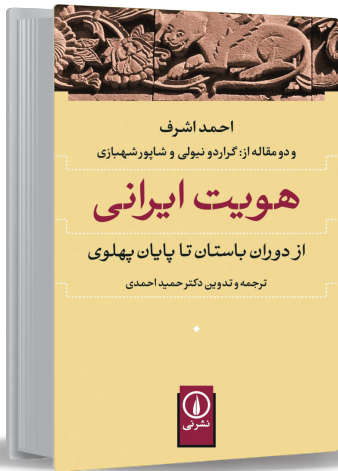
CULTURE

۱۴



ملت‌ی نو با هویتی کهن

شکل‌گیری ملت در ایران متمایز از تجربه جوامع غربی است



دکتر اشرف در روزنامه اطلاعات متوجه تلاش‌های او در این زمینه شده است، «بسیار مسرتبخش» بوده است و به‌راستی عبرت‌آموز نیز می‌تواند باشد. در ادامه گزارشی مختصر از مهم‌ترین آرای طرح‌شده در کتاب عرضه خواهد شد.

▼ ملت در متگنه جهانی‌شدن، فراملی‌گرایی اسلامی و قومیت

در دهه‌های اخیر در ایران مفاهیمی چون ملیت، هویت ملی، دولت ـ ملت و ... با تردید و سوءظن نگرسته شده‌اند. سه گرایش و عامل در این امر دخیل بوده‌اند: گفتمان جهانی‌شدن، گفتمان فراملی‌گرایی اسلامی و گفتمان قوم‌گرایانه فروملی. گفتمان جهانی‌شدن که با پایان جنگ سرد، نزدیک به دو دهه به مهم‌ترین نظریه توضیح‌دهنده

کتاب پنجشنبه

مناسبات سیاسی و فرهنگی جهان بدل شده بود، پایان عصر دولت ـ ملت‌ها را نوید می‌داد. گفتمان فراملی‌گرایی اسلامی نیز که عنصر غالب در منظومه سیاست خارجی جمهوری اسلامی بود، به مفهوم ملیت نگاهی بدبینانه داشت و در وهله نخست خود را در تقابل با ناسیونالیسم رایج در گفتمان حکومت پهلوی بازنمایی می‌کرد و در گام بعدی و آن‌گاه نیز که به مسئله ملیت در قالب استقلال از قدرت‌های جهانی می‌پرداخت، آن را ذیل همبستگی امت اسلامی تعریف می‌کرد. در کنار این دو گفتمان، با فروپاشی شوروی و استقلال کشورهای غیر روسی در قفقاز، چالش‌هایی قوم‌گرایانه نیز برای مفهوم ملیت ایرانی پدیدار شد.

▼ ۳ روایت از هویت ایرانی

هویت ملی مفهومی طبیعی، ثابت و جهانشمول نیست و نظیر هر پدیدار اجتماعی دیگری، به‌صورتی تاریخی فهم می‌شود و در سیر وقایع و بسته به زمان، مکان، زبان و... معانی گوناگونی را حمل می‌کند. به همین دلیل اگر چه از عناصری چون «نژاد و سرزمین، دولت و تابعیت، زبان و سنت مشترک فرهنگی و ریشه‌های تاریخی، دین و ارزش‌های اجتماعی، اقتصاد و روابط تولید» به‌عنوان مولفه‌های هویت ملی نام برده شده است، اما نمی‌توان هیچ کدام یا هیچ مجموعه معینی از این عناصر را معیاری عام برای تحدید معنایی مفهوم هویت ملی دانست. روایت‌هایی که از هویت ایرانی ارائه شده‌اند در سه الگوی متمایز (ملت‌پرستانه)، «مدرن‌پست‌مدرن» و «تاریخی‌نگر» قابل بحث هستند. این الگوها در پاسخ به این پرسش که «منشأ پیدایش ملت‌ها چیست و به چه دورانی باز می‌گردد؟» از هم فاصله می‌گیرند.

▼ روایت ملت‌پرستانه

روایت ملت‌پرستانه، متأثر از ناسیونالیسم رمانتیک، ملت را پدیدار طبیعی تاریخ بشر می‌داند و مبدأ آن را در دوران پیش از تاریخ می‌جوید؛ گویی از آغاز فرمانروایی ایرج همه‌مردمی که در این محدوده می‌زیسته‌اند، به ملیت خود، آگاهی داشته‌اند. در ایران روشنفکران مشروطه‌خواهی چون آخوندزاده و آقاخان کرمانی چنین روایتی از ملیت ایرانی داشتند و در آثارشان بر وطن‌پرستی و عشق به سرزمین پدری و مادری، بزرگداشت اساطیر ایرانی، برتری ملیت بر دین، تقبیح تازیان، مغولان و ترکان به‌مثابه مسبب همه ناکامی‌های ایرانیان و تکریم دین زرتشتی تمرکز داشتند. صورت نهادهند این روایت، در حکومت پهلوی و در سیاست‌گذاری‌های آن حکومت مبتنی بر تشکیل «دولت ملی» بازتاب یافت و خود را در آموری چون تغییر نام کشور از «پارس» به «ایران» برگزاری جشن‌های ۲۵۰۰ ساله، تأسیس فرهنگستان زبان پارسی، تغییر تقویم ملی از هجری اسلامی به شاهنشاهی و... انعکاس بخشید

▼ روایت‌های مدرن و پست‌مدرن

روایت‌های مدرن و پست‌مدرن، زاینده عیان‌شدن نتایج فاجعه‌بار سیاست‌های نژادپرستانه‌ای بود که اروپا را در نیم‌قرن نخست قرن بیستم به آشوب کشانید. روایان این روایت، ریشه آن مصائب را روایت ملت‌پرستانه دانستند و بنابراین ملت را از پندارها، تخیل‌ها و ابداع‌های ذهنی عصر نوین تلقی کردند که آن‌گونه که رومانتیک‌ها گمان می‌کنند، قدمتی به‌اندازه دوران باستان ندارد، بلکه از مفاهیم ساختگی عصر جدید است که بیش از دوقرن از پیدایش آن نمی‌گذرد. طبق این روایت، دولت ـ ملت‌ها دست به ابداع سنت کهن و خاطرات تاریخی زده‌اند تا بتوانند ملت‌هایی را بسازند و به تصور درآورند. اریک هابسام و بندیکت اندرسون از جمله نظر‌یہ‌پردازان این روایت هستند. البته هابسیام اگر چه معتقد است که هویت ملی بسیاری از ملل و اقوام امروزی مبنای تاریخی ندارد، اما در این میان به وجود برخی استثنا‌ها نظیر ایران، چین، کره، مصر و یونتان نیز اشاره می‌کند که از قدیم دارای موجودیت سیاسی بوده‌اند و می‌توان آن‌ها را «ملل تاریخی» نامید.

جنگ؛ این واقعیت هولناک



مرجان فاطمی

روزنامه نگار

جنگ واقعیتی هولناک است؛ زخم‌هایی روی روح و روان آدم‌ها به‌خصوص نسل جوان می‌گذارد که تأثیرش حتی تا سالیان سال پس از آن هم از حافظه و روح آنها پاک نمی‌شود. ارایش ماریا رمارک، نویسنده آلمانی در رمان مشهور «در جبهه‌ی غرب خبری نیست» به وضوح از این تجربه تلخ و دردناک می‌نویسد؛ زمانی که بارها و بارها ترجمه شده و مورد اقتباس‌های سینمایی قرار گرفته است. حتماً خیلی‌هایمان در مقاطع مختلف زندگی، این اثر را خوانده‌ایم یا اقتباس‌هایش را دیده‌ایم، اما خواندن این رمان، در حال‌وهوایی که این روزها تجربه می‌کنیم، خیلی بیشتر از همیشه اثرگذار و قابل درک است. این شاهکار رمارک که در حوزه‌ی ادبیات ضدجنگ قرار می‌گیرد و صدای نسلی است که جوانی‌اش تحت‌تأثیر فضای جنگ جهانی اول قرار گرفته است؛ صدای جوان‌هایی که پس از شنیدن ناقوس جنگ، از روی نیمکت‌های کلاس درس به جبهه‌های جنگ راهی شده‌اند و بدون کوچکترین تجربه‌ای درباره زندگی، موقعیت‌هایی را از سر گذرانده‌اند که نه به لحاظ جسمی و نه روحی، توانایی مواجهه با آن را نداشته‌اند.

معرفی کتاب

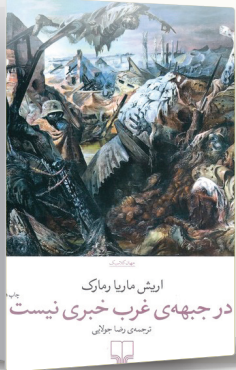
در جبهه غرب خبری نیست

نویسنده: ارایش ماریا رمارک

مترجم: رضا جولایی

انتشارات: نشر چشمه

قیمت: ۲۴۰ هزار تومان



▼ درباره فضای رمان

داستان با شخصیتی محوری به نام پل بومر پیش می‌رود؛ پسر جوان ۱۹ ساله‌ای که به همراه سه دوست دیگرش از روی نیمکت‌های درس راهی شرکت در جنگ شده است. رمارک با شخصیت پل مرحله‌به‌مرحله از رویارویی یک جوان بی‌تجربه با واقعیت‌های جنگ می‌نویسد. از روزی که تحت‌تأثیر معلم‌اش ترغیب به شرکت در جنگ شده تا زمانی که بالاخره در جبهه غرب جان‌اش را از دست می‌دهد. پل با شناختی اندک از دنیا و در حالی که هنوز درباره آینده چیز زیادی نمی‌داند، با شرایط نامألوس جنگ مواجه می‌شود، با تمام وجود از صدای وحشتناک

جنگنده‌ها می‌هراسد، گرسنگی و تشنگی را تجربه می‌کند و مرگ هم‌شاکردی‌هایش را پیش‌روی خود می‌بیند. این شخصیت رفته‌رفته با شرایطی خومی‌گیرد که دره‌ای به زندگی قبلی‌اش شبیه نیست و وقتی بعد از گذران ماه‌ها زندگی در مکانی ناامن به خانه برمی‌گردد، دیگر توان تحمل روند عادی زندگی را ندارد. ذهن‌اش چنان با جنگ، درگیری و هراس همیشگی آمیخته شده که حتی مهربانی مادر، دل‌اش را به درد می‌آورد.

▼ سبک روایت

رمارک در جنگ جهانی اول، شش هفته در خط مقدم جبهه حضور داشت. مواجهه او با جنگ به‌قدری در روحیه‌اش اثر گذاشت که دیگر نتوانست به زندگی عادی برگردد. او در این رمان با نثری ساده و روان از دلهره‌ها و رنج‌های حضور در میدان جنگ نوشته است. این مواجهه مستقیم باعث شده روایت رمارک کاملاً پُر خاسته از دل احساسات واقعی و باشد و بسیار ملموس به نظر برسد. رمارک مخاطبش را به چالش نمی‌کشد و صرفاً آنچه را با تمام وجود درک کرده در قالب داستان با آنها در میان می‌گذارد. برای ما که این روزها که به‌نجوی درگیر جنگ هستیم و نگرانی از صدای حملات هوایی و مرور اخبار به‌بخشی از زیست‌هرروزه‌مان تبدیل شده، خواندن روایت رمارک از قرار گرفتن پل و سایر سربازها در معرض گلوله‌ها بیشتر از قبل قابل درک است. رمارک در جایی از داستان می‌نویسد: «زیر شبکه‌ای از گلوله‌هایی که دائم و به‌طور کم‌انی از همه‌طرف به سمت آسمان می‌روند، دراز کش کرده و وحشت‌زده و بی‌قراریم. اجل روی سر ما پیر می‌زند. وقتی گلوله به طرف ما می‌آید، فقط بیشتر به زمین می‌چسبیم. همین حالا این گلوله‌کی به‌زمین می‌خورد، نه می‌دانیم و نه می‌توانیم حدس بزنیم و...»